



تحلیل زبان‌شناختی قالب‌های حماسی در شاهنامه و حماسه کلاسیک

غرب

ایمان منسوب بصیری *

(نویسنده مسئول)

استادیار ادبیات ایتالیایی دانشگاه تهران، تهران، ایران

Email: i.m.basiri@ut.ac.ir



لوکر تزییا لوکزینی **

کارشناسی ارشد، ادبیات کلاسیک، دانشگاه پیزا، پیزا، ایتالیا

Email: lucrezia.lucchesini@gmail.com



چکیده

با مقایسه ساختار زبانی القاب در شاهنامه با ساختارهای مشابه در آثار ادبی سنت حماسی کلاسیک غربی، می‌توان به شباهت‌های بسیاری دست یافت که همه آنها نشان دهنده یک سنت فرهنگی و زبانی همسان میان مردم آریایی است که بر اساس کارکردهای مشابه در نشانه‌شناسی می‌توان آن را بررسی کرد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شاهنامه، که از نظر زبانی سنجش‌پذیر با حماسه‌های یونان و روم به شمار می‌رود، ریختارهای حماسی است. این عناصر اغلب با تکرار و تأکید همراه هستند و برای شکل‌دهی و بنیان‌سازی اثر حماسی پدیدار می‌شوند. پیشینه ریختارهای حماسی در ادبیات کلاسیک غربی به هومر بازمی‌گردد. کارکردهای زبانی ریختارهای حماسی نقشی درخور در شاهنامه فردوسی دارد، اما رواج آنها از نظر ساختار عروضی و سنت‌های ادبی پربسامد در حماسه پارسی با آثار هومر و ویرژیل متفاوت است. یکی از روشهای متداول کاربرد ریختارهای حماسی، نهادن برنامه‌ها در یادکرد ویژگی‌هایی قهرمانان است. در این دست ساختارها به یاری تکرار و قالب‌سازی، نویسنده تأثیر گفتار را بر مخاطب افزایش می‌دهد. در مقاله پیش روی، بر آن بوده‌ایم تا پدیداری زبان‌شناختی کاربرد ریختارهای حماسی ادبیات غرب را در سنجش با شاهکار فردوسی همچون برترین الگوی حماسه پارسی واکاوی کنیم. رویکرد پژوهش میان‌رشته‌ای پیش‌روی، بررسی کارکردهای گوناگون این ساختارها به‌ویژه از دیدگاه تحلیل گفتمان و زبان‌شناسی تاریخی بوده است

اطلاعات مقاله

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۹/۲۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۰
تاریخ انتشار: بهار ۱۴۰۱
نوع مقاله: علمی پژوهشی

کلید واژگان:

قالب حماسی، لقب، تکرار، تشبیه، ایلپاد، شاهنامه

شناسه دیجیتال DOI: 10.22059/JFLR.2021.333850.911

منسوب بصیری، ایمان، لوکرزینی، لوکر تزییا. (۱۴۰۱). تحلیل زبان‌شناختی قالب‌های حماسی در شاهنامه و حماسه کلاسیک غرب. پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبانهای خارجی، ۱۲ (۱)، ۱۶۴-۱۵۳.

Mansub Basiri, I., Lucchesini, L. (2022). LINGUISTIC ANALYSIS OF EPIC FORMULAS BETWEEN WESTERN EPOS AND SHAHNAME. Foreign Language Research Journal, 12 (1), 153-164.

* پژوهشگر میان‌رشته‌ای به ویژه مطالعاتی در زمینه متن‌شناسی رومانس، زبان‌شناسی تاریخی، فلسفه و ادبیات تطبیقی منتشر کرده است، در دانشگاه‌های ایتالیا و دانشگاه تهران تدریس کرده است.

** دانش‌آموخته زبان و ادبیات باستانی دانشگاه پیزا، ایتالیا و پژوهشگر دانشگاه پیزا با پیشینه پژوهشی در زبانهای کلاسیک اروپا



LINGUISTIC ANALYSIS OF EPIC FORMULAS BETWEEN WESTERN EPOS AND SHĀHNĀME



Iman Mansub Basiri *

(corresponding author)

Assistant Professor of Italian Literature University of Tehran, Tehran, Iran

Email: i.m.basiri@ut.ac.ir



Lucrezia Lucchesini **

MA in Classics University of Pisa Pisa, Italy

Email: lucrezia.lucchesini@gmail.co

ABSTRACT

By comparing the linguistic structure of epithets in Shahname with the same structures in literary works of classical Western epic tradition, many similarities can be achieved, all of which indicate a common cultural and linguistic tradition among Indo-European peoples based upon similar functions in semiotics. One of the most important features of Shahname, which is comparable linguistically to classical epos, is the epic formulas. These elements are often accompanied by repetition and emphasis and appear frequently in order to form the epic effect. The history of epic formulas in classical Western literature dates back to Homer; the linguistic functions of epic formulas also play an important role in Ferdowsi's Shahname, but their prevalence differs from that of Homer and Virgil in terms of the prosodic structure and literary traditions prevalent in Persian epics. One of the common ways to use the epic formulas is inserting epithets as the titles and attributes that come after the names of the heroes; in these structures with the aid of repetition, the writer increases the effect of speech on the audience. In the present article, we have tried to measure the linguistic effects of the application of epic formulas in Western literature compared to Ferdowsi's masterpiece as the supreme model of Persian epic. In our interdisciplinary approach we aimed to analyse the various functionalities of these structures particularly from the perspective of discourse analysis.

ARTICLE INFO

Article history:

Received: December 13, 2021

Accepted: December 31, 2021

Available online:
Spring2022

Keywords:

discourse analysis, epic formulas, epithet, Homer, Ferdowsi

DOI: 10.22059/JFLR.2021.333850.911

Mansub Basiri, I., Lucchesini, L. (2022). LINGUISTIC ANALYSIS OF EPIC FORMULAS BETWEEN WESTERN EPOS AND SHAHNAME. Foreign Language Research Journal, 12 (1), 153-164.

* Multidisciplinary scholar particularly has published studies in the field of Romance philology, historical linguistics, philosophy and comparative literature, has taught at Italian universities and at the University of Tehran

** Graduated in Classics at the University of Pisa with a thesis on Greek poetry and she specialised in Homer for her master's degree in Philology and History of Antiquity.

تحلیل درون‌مایه بیان را «بازتاب» واقعیت می‌داند، حال آن که نزد پژوهندگان تحلیل گفتمان، بیان به خودی خود «واقعیت» را برمی‌سازد، پس سخنوری در منطق این دیدگاه در شماره آرایش گفتار راستین نیست بلکه بخشی بنیادین است که با زدودن آن به واقعیتی دیگرگون دست خواهیم یافت.

در فن خطابه غربی سه سر فصل مهم از دیرباز درخور نگرش بوده است: *elocutio, dispositio, inventio*. واژه لاتین *inventio* مشتق از فعل لاتین *invenire* به معنی پیدا کردن و یافتن است؛ یعنی جستجوی گفتار ویژه و معنی‌آفرینی از برای آغاز سخن. *dispositio* بیانگر ترتیب معانی و پیوند اجزای سخن و چینش گفتار و *elocutio* همان سخن‌پردازی و فن‌بیان و رسایی گفتار است. (گاربارینو ۶۹) آراستگی *Ornatus* در بلاغت کهن باختری می‌تواند در دو بخش چینش سخن و بیان بازتافته گردد.

پیشینه پژوهش

به گفته پری (پری ۱۲۰-۱۴۵) الگوی تکرار شونده حماسی در پیکره ثابت عروضی کاربرد دارد، اما استفاده از آن صرفاً زینتی و از دید معناشناختی ناپایسته است. او بر این بنیان استدلال کرده است که شنودگان آثار کهن در قبال شنیدن این اوصاف بی‌اعتنا بوده و هستند. با این حال، نتیجه‌گیری پری از بعد پیوند عروض و زبان‌شناسی در همه جایگاه‌ها پذیرفتنی نیست زیرا حتی اگر اغلب چنین باشد، در برخی ابیات این واژگان یا بایستگی عروضی دارند و یا نقشی در روایت متن برعهده آنهاست و همان‌طور که گراتزیوسی و هابولد در اثری با نام *The Resonance of Epic* نتیجه می‌گیرند القاب حماسی (به یونانی اپیتت) واژگانی هستند که از طریق معنا و همچنین از راه ویژگی‌های موزون در شنودگان تأثیر می‌گذارند و ساختارهای بازآینده به سخنور در سرودن شعر در زمان وقوع آن یاری می‌رسانند. اکنون آشکارتر می‌توان دریافت که چگونه تکرار الگوهای حماسی در متن دارای دو هدف است: نخست آنکه هماهنگی و وزن ویژه‌ای پدید می‌آید که به مخاطب یاری می‌رساند تا روایت

قالب‌های حماسی (به لاتین *formula epica*) ساختارهایی هستند که در آثار حماسی تکرار می‌شوند و حماسیت متن را به یاری نظم مکرر خود، فزونی می‌بخشند. نخستین و رایج‌ترین گونه پیکره حماسی، که کارکردی زبان‌شناختی در تاریخ دگرپرسی متون حماسی یافته است، صفات حماسی است که در یونانی اپیتت خوانده می‌شود، واژه اپیتت *epithet* مأخوذ از *epitheton* یونانی از ریشه *tithenai* به معنی بر نهاده و بر افزوده است. (زینگاری ۶۳۷) و این از آن روست که این بخش همواره به جای نام شخصیت‌های برجسته اثر حماسی نهاده یا بر آن افزوده می‌شده است.

صفت حماسی اغلب پس از نام شخصیت‌های اصلی می‌آید و به گونه‌ای آنان را توصیف می‌کند، اما بعد زبان‌شناختی کاربرد این صفت‌ها منحصر به توصیف که در معناشناسی تجلی می‌یابد نیست و بی‌گمان پرکردن فضای خالی عروضی در زبانهای کهن گوناگون، از جمله پارسی و یونانی و لاتین، یکی از شونده‌های بنیادین این گونه کاربرد است. این اوصاف و القاب، مطابق تعاریف فن سخنوری کهن که امروز در اصطلاح زبان‌شناختی نو با عنوان کلی تحلیل گفتمان بررسی می‌گردد، در حوزه تأکید و آراستگی *ornatus* قرار می‌گیرد: بدان معنا که به ظاهر، اگر آنها را از متن حذف کنیم، در اصل سخن نقصانی نمی‌افتد، به عبارت دیگر لقب حماسی از دید معناشناختی و دستور فاقد بایستگی به شمار می‌رفته و در شمار برافزوده‌های سخن بوده است نه ساختار بنیادین آن. (دلاکورت ۴۵)

فنون سخنوری در تحلیل گفتمان برابر با شیوه تازه بررسی‌های سخنوری که جنبه‌های بین‌رشته‌ای پذیرفته است ره می‌یابند بدان گونه که تحلیل گفتمان هستی‌واقعی را فرض می‌گیرد که در گفتار پدید می‌آید و از طریق برهان‌آوری، سبک‌شناسی و فنون سخنوری، بافتار و درپی هم‌آیی گفتمان شفاهی یا نوشتاری بنیان پذیرفته است. این امر در سرشت با تحلیل درون‌مایه ناهمسان خواهد بود:

را بهتر دنبال کند و از این مهم‌تر، به یاد سپردن بخش‌های ویژه را آسان می‌کند و یا به جایگاه‌های تهی در بافتار عروضی کمال می‌بخشد. پیرامون این سخن، دی دوناتو پژوهشگر زبان و ادبیات یونان، نوشته است: «مطمئناً حافظه از جمله کارکردهای روانی است که مستقیماً به فن آهنگسازی متداول سروده‌های شفاهی باز می‌گردد» (دی دوناتو ۱۳۹). یادکرد سخن این پژوهندگان نشان دهنده گستره پژوهش‌های چاپ شده در این زمینه، اما صرفاً پیرامون زبان‌های کلاسیک اروپا و بیشتر در حوزه ادبیات و سخنوری از دیدگاه ادبی است و تا کنون هیچ پژوهش سامان‌یافته‌ای به‌ویژه پیرامون کارکردهای زبان‌شناختی القاب پیکربنده حماسی در شاهنامه از دید تطبیق آن با متن‌های کلاسیک باختر صورت نپذیرفته است و پژوهندگانی مانند شفیع کدکنی، خالقی مطلق و دیگران صرفاً در زمینه ادبیات پارسی با چشم‌زدی به این مفهوم در غرب به موضوع پرداخته‌اند؛ از سوی دیگر خاورشناسان و بزرگان ادب کهن باختر نیز، که برای نمونه از ایشان نام بردیم، فزون بر یک سده پیرامون تجلی ساختارهای قالبی حماسی بیشتر در چهارچوب ادبیات اروپایی با گستردگی بسیار سخن رانده‌اند.

هدف اصلی این مقاله تبیین بسزایی کاربرد ساختارهای تکرارشونده حماسی از دیدگاه زبان‌شناسی و تحلیل گفتمان تطبیقی میان سه زبان لاتین، یونانی و پارسی و پرداختن به آثار حماسی نام‌آور هومر، ویرژیل و فردوسی از این دیدگاه است. به‌منظور برشمردن ویژگی‌های این بنیان‌متنی پربسامد در فضای زبانهای ایرانی و سخن حماسی باختر، بایسته است نخست به انگاره‌های بنیادین اشارت رود.

روش پژوهش

در این پژوهش روش بررسی تطبیقی و تاریخی به کار رفته است؛ بدان گونه که سیر تاریخ تکاملی دگرذیسی ساختهای حماسی در سه زبان پارسی و لاتین و یونانی بر پایه آمایش

شاهد‌های متنی به دست آمده به‌ویژه از مجموعه آثار حماسی بازخوانده به هومر و شاهنامه و انثید ویرژیل انجام گرفته است. بررسی شاهد‌های بین‌زبانی بر اساس معیارهای زبان‌شناسی تاریخی و متن‌پژوهی تطبیقی انجام گرفته و از سنجش نزدیک به حدود ده هزار بیت نمونه پدید آمده است. گفتنی است که در دامنه متنی که به عنوان نمونه برگزیده شده ساختارهای مکرر در حکم شاهد یکتا تلقی شده است. مبنای سنجش زبان‌شناختی تطبیقی در این اثر شاهنامه است و آثار دیگر پیرامونی در نظر گرفته شده‌اند.

بحث و بررسی

پیشینه قالبهای حماسی در ادبیات کلاسیک غرب (یونان و روم) به ایلید و اودیسه منتسب به هومر باز می‌گردد، چنان‌که هومر بارها و بارها برنام‌هایی را نزدیک نام‌های نقش‌آفرینان داستان خود یاد کرد است. اما وجود قالبهای مکرر در ادبیات حماسی جهان حاکی از یک سنت کهن آریایی است که از بعد زبان‌شناختی می‌توان نمونه‌های مشابه آن را از سانسکریت تا یونانی بازجست؛ برای نمونه صفت هومری κλέος ἄφθιτον به معنای شکوه نامیرا به گونه‌ای همسان در سانسکریت به صورت śrávo ákṣitam مشاهده می‌شود. این دو عبارت از لحاظ عروض کمیت بنیان کهن با یکدیگر مطابق‌اند و می‌توان پیشینه آنها را در زبان مفروض پیش‌آریایی به صورت *klewos ṛdhg^whitom بازسازی کرد. (چیتی ۲۰۷)

تکرار القاب حماسی در هومر بدان سبب است که دو کتاب حماسی منتسب بدو، نخست به صورت روایات شفاهی بوده‌اند و پس از سرایش و در پیوستگی به شیوه هومر نیز بیشتر به صورت گفتاری روایت می‌شده‌اند؛ از سویی دشواری فراهم‌آوردن اسباب نگارش در آن دوران و بایستگی‌های زبان‌شناختی بر مبنای عروض باعث شد که القاب حماسی، از آنجا که همواره تکرار می‌شدند، توانستند در به یاد سپردن شعر و آسانی بازگفت آن کارساز افتند. از

جانب دیگر، این ساخت‌ها در حقیقت گونه‌ای قافیه درونی و زنگ گفتار به شمار می‌آیند و بر ویژگی موسیقایی سرود می‌افزایند؛ بدین گونه تأثیر حماسه در شنونده پایدارتر می‌گردد. رایج‌ترین شیوه کاربرد این القاب، ساختن صفت از نام پدر است، برای مثال آشیل بارها پلیدائوس خوانده شده، از آن رو که وی فرزند پلئوس است:

μηνιν ἄειδε θεὰ Πηληϊάδεω Ἀχιλῆος (Iliad, I, 1)

هان ای بغ بانوی سخن بهر من از آشیل پلیدائوس (فرزند پلئوس) بخوان.

وصف اشخاص به نام پدر آنان که حاکی از اعتبار تبار و نژادگی در نزد یونانیان باستان است، در باب خدایان نیز به کار می‌رود برای مثال زئوس، کرونیید: فرزند کرونیوس، خوانده شده است:

ὦ πάτερ ἡμέτερε Κρονίδη, ὕπατε κρείόντων (Odiss. I, 45)

ای پدر کرونیید (فرزند کرونیوس) ما، ای آن‌که در میان توانمندان پادشاهی.

وصف توانمندی و قدرت زئوس در لاتین نیز به صورت صفت حماسی درآمده که از بعد زبان‌شناختی در حقیقت گونه‌ای تکمیل‌کننده عروضی است: برای نمونه ژوپیتتر در کتب کلاسیک آن زبان بارها به صورت *pater omnipotens* خوانده شده است تا چارچوب هگزامتر لاتین از دید هجایی به کمال رسد. (رک انئید، I, v. 60, IV, v. 25, VI, v. 592, VII, v. 141, VII, v. 770, X, (v. 100, VIII, v. 398

از سوی دیگر وجه پدری زئوس در آثار کلاسیک هومر به صورت پیکره‌ای مکرر به کار می‌رفته و او پدر خدایان و آدمیان *πατηρ ανδρων τε θεων τε* نام گرفته است، تا از بعد معناشناختی نیز توضیحی برافزوده درباره این شخصیت همواره در ذهن شنونده یا خواننده یادآوری

شود. (موسکالو ۸۱)

گونه دیگر صفت‌سازی از دید معناشناسی با توجه به ویژگی ظاهری و یا مهارت‌های جنگی و حتی توانایی‌های ذهنی انجام می‌گیرد، برای مثال آشیل بارها تیزپا *πόδας ὠκύς* *Ἀχιλλεύς* نامیده می‌شود و آتنا که مطابق مینروا در رومی است، گلاوکوپیس *γλαυκῶπις* به معنای «چشم‌آبی» خوانده می‌آید و یا برنامه قلبی اودیسه (اولیس) مرد هزارحیلت *πολύτροπον* است. بدین ترتیب مشاهده می‌شود که در پیکره‌های ساختارین حماسی که در باب خدایان و قهرمانان خداگونه به کار می‌رفته‌اند، گونه‌ای انسان‌نگاری از دید معناشناختی مندرج است، اما این کاربرد همواره به سویی می‌رود که چهارچوب عروض کمیت‌بنیان آن زبان‌ها آسیبی نبیند.

همین سنت در انئید نیز بنا بر تقلید ویرژیل از آثار هومر ادامه یافته است. اما از آفرینش‌گری‌های ویرژیل در این زمینه یکی تاثیرگذارتر ساختن القابی حماسی و درافزودن بارعاطفی در این بخش از کلام است که پیوسته در گستره وزن هگزامتر ره می‌پوید. لاپنا در مقاله شامخ خود با نام *ویرژیل و بحران جهان کهن* به بیان دراماتیک انئید اشارت دارد: «فن شعر روایی یونانی‌مآب و نئوتریک مفروضاتی را برای پی‌ریزی بنیادی حماسی که در تمامت خود نسبت به طرز هومر نوآیین است، ارائه می‌داد و آن عبارت است از توجه به انگیزه‌های روان‌شناختی و عاطفی و درونی عمل پس از تجربه تراژیک و ترک سبک ملموس و برون‌گرایانه هومر برای مشارکت عاطفی شاعر که گاه در مداخلات مستقیم و التفات‌های سخنورانه بسیار مشهود است... بدین نسق ویرژیل در شمار شعرای بزرگ روایی و دراماتیک قرار می‌گیرد.» (لاپنا ۵۱)

از کاراترین لقب‌های پر بسامد به کاررفته در انئید *pius* به معنی پارسا و پایبند به آیین است، این لقب در حقیقت اصلی‌ترین نشان و وصف اثناس، قهرمان اصلی کتاب است:

*At pius Aeneas, per noctem plurima
volvens,*

ut primum lux alma data est, exire
locosque... (Aeneid, I, 305)

انثاس پارسا که در آن شب روانش بسیار بر آشفته بود،
سپیده‌دمان قصد گذار کرد...

معشوقه انثاس دیدو از آن رو که فرجامی دردناک دارد و
دچار بلای عشق است، ناشاد *infelix* خوانده می‌شود،
چنین لقبی به سبب بار عاطفی به کار رفته و از ابداعات
ویرژیل است:

'*infelix Dido, uerus mihi nuntius ergo
uenerat exstinctam ferroque extrema
secutam?* (Aen. VI, 456-457)

ای دیدوی ناشاد آیا مرا آن آگهی درست افتد که تو کار
خود را به تیغ بران به پایان رساندی؟

ساختارهای تکرارشونده حماسی در قالب لقب و صفت در
شاهنامه به شمار آثار کلاسیک حماسه غرب و به طبع انثید،
به کار نرفته‌اند و القابی که به پهلوانان داده می‌شود بیشتر در
شمار استعاره ملموس زبانی است و نه در کنار نام آنان،
بلکه به جای نام به کار می‌رود: کاربرد این دست قالب‌ها به
نسبت حجم شاهنامه و در سنجش با آثار مشابه یونان و روم
به‌ویژه ایلیاد، اودیسه و انثید اندک است و سبب این امر را
نخست باید در وزن ویژه شاهنامه و نظام آوایی و آهنگین
زبان پارسی در سنجش با یونانی و لاتین بازجست. چنان‌که
ساختار شعر حماسی باختر در قالب - uu | -uu | -uu -
-- | uu | بنا بر سامانه آوایی دو زبان اصلی آن فرهنگ
حفره‌های بیشتری در سنجش با وزن متقارب شاهنامه دارد
که با واژگان کمتری می‌توان آن را پر کرد.

برای نمونه بنا بر ساختار آوایی عروضی متقارب و همچنین
از دید معناشناختی نشان دادن نسب در قالب یادکرد نام پدر
به عنوان ساخت حماسی تکرارپذیر در شاهنامه مانند حماسه
کلاسیک اروپایی رایج است و اغلب در قالب اضافه معروف
به پدر فرزندی رخ می‌نماید، در عبارات پرکاربرد

همچون سام نریمان، دستان سام، بهرام گودرز و مانند آن که
کمابیش دو بخش (فعولن) از ارکان شاهنامه را پوشش
می‌دهند:

تو پور گو پیلتن رستمی

زدستان سامی و از نیرمی (فردوسی، ج ۲، ص ۳۰۵)

زواره فرامرزو دستان سام

بزرگان که هستند با جاه و نام. (فردوسی، ج ۴، ص ۵۲۲)

در شاهنامه القاب و صفت‌های پهلوانی، که ناظر به
توانمندی‌ها و ویژگی‌های برجسته پیکر پهلوانان است،
مکرر می‌گردد، اما با توجه به تنگنای وزن و قافیه شاعر تنها
در جایگاه‌هایی از القاب و ریختهای حماسی بهره می‌برد که
هماهنگی عروضی خدشه‌دار نشود. به همین دلیل است که
صفت‌های تکرارشونده فردوسی بر خلاف هومر و ویرژیل
ثابت نیستند و او ناچار به ضرورت وزن و قافیه آنها را تغییر
می‌دهد. اما در شعر کلاسیک لاتین و یونانی قافیه وجود
ندارد و شاعر می‌تواند آسان‌تر ترکیب‌های حماسی را در
فضای عروضی گسترده‌تر تکرار کند. برای نمونه از همین
روست که در پس نام سیاوش (با تلفظ *siavash-osh*)
وصف چندانی در شاهنامه دیده نمی‌شود؛ ولی اگر تلفظ
سیاوش را برای این نام برگزینیم کاربرد صفت تک
هجایی (مانند گرد، نیو) در پس آن از دید آوایی و عروضی
آسان‌تر است.

بررسی این تفاوت میان بسامد کاربرد و رواج برنامه‌ها در
فردوسی و حماسه کلاسیک باید از خلال شناخت وزن شعر
لاتین و یونانی در سنجش با پارسی انجام گیرد. ارسطو در
کتاب فن شعر، که در حقیقت یکی از نخستین نمونه‌های
نظریه پردازی منسجم در این باره است، هگزامتر را به شوند
سترگی آوایی و کارآمدی در انجام بهینه محاکات از دید
معناشناختی شایسته‌ترین وزن برای حماسه دانسته است:

ἄνδρα μοι ἔννεπε, μοῦσα, πολύτροπον
([Odiseea, I, v. 1](#))

ای موز مرا از مرد بسیار سفر (گردنده، بسیار نقش) بخوان.

در باب وزن شعر پارسی و منشأ آن بحث بسیار شده است، وحیدیان کامیار پیرامون وزن شعر پارسی و وزن متقارب به کاررفته در شاهنامه می‌نویسد: «دکتر طه حسین در کتاب من حدیث الشعر و النثر گفته است که اشعار فارسی که تا به حال سروده شده همگی بر اوزان شعر عرب است و شاهنامه که از افتخارات ملی ایرانیان و یکی از شاهکارهای ادبی دنیاست بر بحر متقارب یعنی بحر عربی به نظم آمده است. پیداست که سخن طه حسین از روی تحقیق نیست و تکرار سخن بی اساس مستشرقان ناوارد است که شباهت نام اوزان و اصطلاحات عروض فارسی و عربی را دلیل بر تقلید وزن شعر فارسی از عرب می‌دانستند و حال آن که از میان تمام اوزان شعر فارسی فقط شش وزن همانند اوزان شعر عرب است. آن هم با اختلاف بسیار در اختیارات شاعری و این مقدار همانندی در عروض‌هایی که به ضرورت زبانی اساسی مشترک دارند، امری کاملاً طبیعی و عادی است، به علاوه وزن شاهنامه (فعولن فعولن فعولن فعل یا فعول) در عروض عرب وجود ندارد.» ([وحیدیان کامیار ۲۷](#))

جدا از مباحثی که در خصوص منشأ شعر پارسی مطرح شده است، می‌توان گفت که این وزن به وزن کمی لاتین و یونانی شباهت بسیار دارد و به هر روی ریشه پیدایش آن نمی‌تواند در این مطلب تشکیک ایجاد کند. بدین قرار فردوسی نیز در به‌کارگیری قالب‌های حماسی چونان هومر و ویرژیل و دیگر شعرای کلاسیک به بار وزنی آنها و تأثیری که در عروض ایجاد می‌کنند، نظر داشته و به ناچار گاه دست به تعدیل می‌زده است، اما تفاوت عمده میان شعر کلاسیک یونانی و لاتین و وزن عروضی به کار رفته در شاهنامه، کاربرد نیافتن قافیه در شعر کلاسیک و حضور ثابت آن در سخن فردوسی است.

Τὸ δὲ μέτρον τὸ ἥρωικὸν ἀπὸ τῆς πείρας ἤρμοκεν. Εἰ γάρ τις ἐν ἄλλῳ τινὶ μέτρῳ διηγηματικὴν μίμησιν ποιοῖτο ἢ ἐν πολλοῖς, ἀπρεπὲς ἂν φαίνοιτο· τὸ γὰρ ἥρωικὸν στασιμώτατον καὶ ὄγκωδέστατον τῶν μέτρων ἔστιν.

([Aristotele, Ars poetica, Liber I](#))

در باب عروض شعر حماسی بنا بر تجربت بحر هگزامتر شایان تر می‌نماید، چرا که محاکات روایی در چند بحر متفاوت یا بحور بسیار دیگر ناخوشایند و نامتناسب به چشم می‌رسد؛ بدین روی هگزامتر فخیم‌ترین و بسامان‌ترین بحر عروضی در این باب است.

هگزامتر قالبی شعری، شامل شش گام (pes لاتین) اغلب داکتیل **dactyl** یعنی یک هجای بلند + دو هجای کوتاه است. یک هجای بلند با دو هجای کوتاه قابل تعویض است؛ بدین ترتیب با توجه به آنکه داکتیل گام آخر مقطوع (شامل دو هجا) می‌باشد، هگزامتر می‌تواند از ۱۲ تا ۱۷ هجا داشته باشد. انیوس نخستین بار هگزامتر را که در شعر کهن یونانی سابقه فراوان داشت به‌طور گسترده در شعر لاتین به کار برد و همین امر موجب رواج این قالب در اعصار بعد گردید. ([ریپوزاتی ۳۸](#)) شاعران لاتین نیز پس از استفاده از قالب وزن ساتورنی آن را برای حماسه نامناسب یافتند و در پی توصیه ارسطو و پیروی از وزن رایج عروضی شعر یونان به استفاده از هگزامتر در لاتین روی آوردند. ([دی ساکو ۱۸۹](#))

با شناخت ویژگی‌های وزن کمی یونانی و لاتین می‌توان دریافت که شاعر بنا بر ضرورت نظم و شمار هجاها و البته با توجه به تناسب معنایی از ریخت‌های پیکرینه گوناگون بهره می‌جسته است و از همین روست که برای مثال برنام‌هایی که در پس نام ادیسئوس **Odysseus** می‌آیند اغلب با پیشوند **polu** به معنی بسیار آغاز می‌شوند، تا نظام هجایی که شعر یونانی بر آن استوار است خدشه‌دار نگردد، برای نمونه:

در شعر حماسی کلاسیک غرب اساساً قافیه به چشم نمی - آید، حال آنکه بنا بر سنت شعر پارسی، فردوسی ملزم به رعایت این بایستگی در پهنه آهنگین گفتار است و بنابراین بهره برداری او از پیکره‌های تکرارشونده حماسی محدودتر می شود. (بزرگیان ۱۰۵۵-۱۰۸۴) از پرکاربردترین لقب‌های تکرارشونده در شاهنامه گو، گرد، نیو، یل، نامدار را می توان نام برد، این واژگان چنان که گفته شد با توجه به وزن عروضی و همچنین ضرورت قافیه کاربرد دارند؛ برای مثال اغلب از پس نام فرهاد صفت نیو ذکر شده است و این کلمه با نام گیو قافیه شده است، بدین گونه هم وصفی برای فرهاد یاد می شود و هم با توجه به شیوه ساختارپردازی قافیه ای برای گیو به دست می آید و بدین روش می توان با یک تیر دو نشان زد.

نامی چون کشواد در پس گودرز یاد می گردد، تا نوعی صفت پدر و فرزندی، آن سان که در هومر باز نموده شد، پدید آید؛ بدین ترتیب هم نسب پهلوان بازگفته می شود و هم وزن تکمیل می گردد. در پس نام رستم، که بزرگترین قهرمان شاهنامه است، لقبهای گوناگون پرتکرار بنا بر گنجایش رویه و ژرف ساخت گفتار آمده است. در بررسی سنجشی در این زمینه آفرینشگری فردوسی از حیث بسامدی بیش از هومر و ویرژیل است که اغلب چنان که پیش تر برشمردیم صفتها را تکرار کرده اند:

ز بهرام و از رستم نامدار

ز هرکت بپرسم به من برشمار. (فردوسی، ج ۲، ص ۳۲۲)

چو سهراب شیر اوژن او را بدید

ز باد جوانی دلش بر دمید. (همان، ج ۲، ص ۳۳۶)

چو طوس و چو گودرز کشواد و گیو

چو گرگین و بهرام و فرهاد نیو. (همان، ج ۲، ص ۳۱۳)

که امروز سهراب رزم آزمای

چگونه به جنگ اندر آورد پای. (همان، ج ۲، ص ۳۳۱)

صفت حماسی از دید بررسی گفتمان بلاغی می تواند در برگیرنده آرایه های معنابنای گوناگون از جمله اغراق یا تشبیه باشد اما ساختار حماسی لقب گونه خود در قالب آوایی گفتار می تواند واج آرای و هم آوایی را افزایش دهد و بدین گونه زیبایی سخن را نیز فزونی بخشد. شفیعی کدکنی با اشاره به نقش بارز چنین ساختارهایی در شاهنامه نوشته است: «یکی از قوی ترین جنبه های تخیلی و تصویری شاهنامه نوعی قدرت تنظیم است که از ترکیب مجموع اجزای کلام به دست می آید؛ گاه شاعر فقط با سود جستن از ایتت بی آنکه از نیروی خیال به معنی محدود آن که تشبیه و استعاره و انواع مجاز است یاری طلبد، این کار را می کند.» (شفیعی ۴۶۲)

اما جدا از این کاربرد مستقیم ساختار تکرارشونده حماسی به صورت صفت، فردوسی گاه از تشبیه به مثابه بنیان حماسی بهره می گیرد و دلایلی که در باب عروض برشمردیم در این نوع کاربرد دخیل اند:

بزد دست سهراب چون پیل مست

بر آوردش از جای و بنهاد پست. (فردوسی، ج ۲، ص ۳۳۵)

چو رستم ز دست وی آزاد شد

به سان یکی تیغ پولاد شد. (فردوسی، ج ۲، ص ۳۳۶)

فرنگیس گفت ای گو شیر چنگ

چه بودت که دیگر شدستی به رنگ. (فردوسی، ج ۳، ص ۴۴۲)

در نمونه واپسین در عبارت گو شیر چنگ نوعی تشبیه نامستقیم موجود است، گو صفتی است که به جای نام سیاوش به کار رفته است؛ اما در صفت دوم یعنی شیر چنگ

stare procul campis meditantem in proelia
taurum,
advolat, haud alia est Turni venientis imago.
(Aen. X, 454-456)

چونان شیری که بر بلندی ایستاده و درمی‌نگرد و در
دور دست‌ها در میان دشت گاوی نر را آماده‌ی هم‌آوردی
می‌بیند و جز این نبود حال تورنوس در آن هنگام که پیش
می‌شتافت.

این تصویر حماسی، همچون قالبی تکرارپذیر که بر تجسم
و واقع‌نمایی متن می‌افزاید، از ایلید هومر گرفته شده است
و در جایگاه‌های گوناگون در آن کتاب به کار رفته و در
خود اثئید نیز تکرار شده است. (رک، *Iliad* 5.161-4,
17.542-91, 16.487)، با سنجش متن بالا با ایلید
می‌توان به میزان دگرسانی و دگردیسی در تصویرپردازی در
تشبیه‌های پیکرینه‌ی بازآینده در سخن ویرژیل پی برد:

ὥς δὲ λέων ἐν βουσι θορῶν ἐξ αὐχένα ἄξι
πόρτιος ἢ ἐβοῶς ξύλοχον κάτα
βοσκομενάων,
ὥς τοὺς ἀμφοτέρους ἐξ ἵππων τυδέος υἱὸς
βῆσε κακῶς ἀέκοντας, ἔπειτα δὲ τεύχε'
ἔσۇلا. (*Iliad*, V, vv. 161-164)

چونان شیری که بر رماه‌ای می‌تازد و شبان بر او زخم می‌-
زند، لکن از پای در نمی‌آید بل بر خشم خویش می‌افزاید و
هر راه‌بندی را در می‌نوردد و به‌آخور اندر می‌شود و
گوسفندان هراسناک و لرزان یکی بر سر دیگری می‌جهند و
او با خشم بسیار در میان ایشان می‌فتد، چنین کرد در میان
تئوکرها فرزند تدئوس.

چنان‌که می‌توان دریافت، همسانی قالبی و مکرر در آثاری
نظیر ایلید و اثئید اغلب آمیغی و تفصیلی است حال آنکه
این قبیل تشبیه‌ها با توجه به رویکرد فردوسی به پردازش
حماسی و حجم سترگ اثر او، با ایجاز بیان شده‌اند و وجه
پرورش مشبه به، حتی در تشبیه‌های مرکب به نسبت
حماسه کلاسیک کمتر است:

به کردار شیری که بر گور نر

که به صفت نخست در افزوده شده است، سیاوش به شیر
تشبیه شده و سپس چنگال شیر به‌عنوان نقطه‌ی قوت او با
نوعی مجاز جزء و کل به کار رفته است. بدین ترتیب مطابق
رطوریق‌های کلاسیک غرب در این نوع صورت‌سازی
دست‌کم از دو آرایه‌ی *metafora* و *metonymia* بهره
برده شده است. (جونتا ۳۷)

در این باب باید در نظر داشت که لفظ *metafora* تنها
معادل استعاره نیست و گاه درباره‌ی تشبیه‌ای، که با برنام تازی
محدوف‌الادات خوانده می‌شود، نیز به کار می‌رود و بدین
سبب ما املای ایتالیک این واژگان را در پیکره‌ی متن پارسی با
حروف آن زبان آوردیم؛ بنابراین رابطه‌ی متافورا و تشبیه
similitudo و استعاره چنین خواهد بود:

تشبیه + استعاره = *Metafora*

Metafora + *Similitudo* = تشبیه

همسانی در لاتین گاه با واژه *imago* بیان می‌شود، اما واژه
similitudo را نیز همسنگ آن آورده‌اند. واژه دوم ناظر به
همسانی به گونه‌ی همگانی و فراگیر و واژه نخست در
نگاشته‌های در پیوند با سخنوری بیشتر همسنگ همسانی و
مانستگی به معنای ادبی آن قرار گرفته است، چنان‌که
کوینتیلانوس در رساله‌ی سخنوری خود می‌گوید:

Illud genus, quod eikona Graeci vocant, quo
exprimitur rerum aut personarum **imago**.
(*Institutio oratoria*, V, 11, 24)

آن گونه (همسانی) را یونانیان «ایکنا» نام کرده‌اند، که با آن
همسانی (ایماگو) چیزها و مردمان گفته می‌آید.

کاربرد تشبیه در آثار کلاسیک حماسی غربی نیز در بسیاری
جایگاه‌ها حکم قالب حماسی را دارد، چنان‌که در این راستا
بسیاری از تشبیه‌ها به گونه‌ای سامان‌یافته و بر بنیان
بافتارهای قالبی و معناشناختی همسان تکرار و تقلید
شده‌اند؛ و از آن جمله است تشبیه به شیر که در آثار هومر
و ویرژیل بارها دیده می‌شود و از آن اغلب برای بیان وضع
پهلوانان بهره برده شده است:

utque leo, specula cum vidit ab alta

زند چنگ و گور اندر آید به سر

نشست از بر سینه پیل تن

پر از خاک چنگال و روی و دهن. (فردوسی، ج ۲،

ص ۳۳۵)

از سوی دیگر فردوسی از تکرار همچون نوعی پیکر و ساختار حماسی بهره برده و گاه به کاربرد آن بنا بر بایستگی دستوری یا عروضی ناچار شده است، چنان که علت تکرار بعضاً کاربرد قافیه است که گاه شاعر را بر آن می‌دارد که لفظ و مضمونی را مکرر کند، خالقی مطلق ۲۹ نمونه از این دست ابیات را شاهد مثال آورده است و از آن جمله ابیاتی است که به نام جای‌ها و کسان ختم می‌شود، مانند سیاوخشگرد و دارابگرد و یزدگرد. (خالقی ۴۳۱)

خالقی در بیان علت تکرار و تقلید در شاهنامه، آورده است: «یک علت تکرار تحول تکنیک زبان حماسی در ادبیات ایران است، ولی این تحول محدود به زبان حماسی نیست. مطالعه در قصاید یا غزلیات فارسی و یا بررسی زبان منظومه‌های عشقی و عرفانی و اخلاقی نیز ما را به تکنیکی در تکرار که ویژه هر یک از آنهاست راهنمایی می‌کند... علت دیگر تکرار وزن عروضی در شعر فارسی است که به سبب رعایت کمیت هجاها در آن در هر بحر ناچار ترکیباتی در زبان ایجاد می‌شود که از میان آنها برخی که از نظر لفظ یا مضمون بهتر از آب در می‌آیند، رواج بیشتری می‌یابند. حال هر چه تعداد بحر ها را محدودتر کنیم عملاً از تعدد اصطلاحات و ترکیبات کاسته و به همسانی و تکرار آنها افزوده ایم. بدین ترتیب اگر شاعران غیرحماسی در گزینش بحر آزادی عمل بیشتری دارند در شعر حماسی به سبب اینکه این گونه شعر تنها در بحر متقارب سروده شده است دایره ترکیبات و اصطلاحات آن تنگ‌تر و در نتیجه بر شمار کاربرد اصطلاحات و ترکیبات و عبارات واحد یا مشابه افزوده می‌گردد.» (خالقی ۴۲۹-۴۳۰)

تکرار به مثابه گونه‌ای از ساختار حماسی در ایلید و اودیسه و انثید نیز دیده می‌شود و پرکاربردترین نوع آن تکرار اصطلاحات و تعابیر در وصف صحنه‌های گوناگون، به‌ویژه صحنه‌های نبرد و اوصاف دمیدن و فروشدن خورشید است که در سخن فردوسی نیز نمونه فراوان دارد. برای نمونه وصف دمیدن خورشید با عبارت «...وقتی که دخت روشنایی، سپیده دم، دارای انگشتان گلگون Ἡὼς Ροδοδάκτυλος، درخشیدن گرفت»، در اودیسه بیست بار تکرار شده است و تقریباً به همین ریخت و ساختار دستوری در ایلید نیز دیده می‌شود. (گرفین ۱۵)

در انثید تعابیرات و اصطلاحات حماسی چون سایر آثار حماسه کلاسیک بارها تکرار شده‌اند، این گونه تکرارها در صحنه‌هایی چون سوگواری والدین پس از درگذشت فرزندان به دست دشمن و شیوه خواندن خدایان و یاری خواستن از آنان و وصف صحنه‌های نبرد و طوفان نمود بیشتری دارد.

نمونه را، ویرژیل برای بیان بالا گرفتن جنگ و شدت و سختی آن تعبیر «خون در گودال‌ها چون خیزاب است» را تکرار می‌کند (inundant sanguine fossae رک انثید X, 24 – XI, 382). صحنه دورشدن کشتی از خشکی و ناپدیدشدن زمین از دید کشتی‌نشستگان و نگرستن آنان به آبی بی‌پایان نیز بدین گونه مکرر شده است (maria undique et undique caelum رک انثید III, 192-195 یا V, 8-11) و این تکرار خود حاصل تقلید از هومر و کتاب اودیسه و بیان او در باب گذار کشتی بر پهنه نیلگون دریاست، سخن ویرژیل در حقیقت ترجمه‌ای پایا از اودیسه است:

Ἀλλ' ὅτε δὴ τὴν νῆσον εὐλειπομεν οὐδὲ τι φάλλῃ

Φαίνεται γαίῶν ἀλλ' οὐρανοῦ ἤδη θαλάσσης. (Odiss. XII, 403-404)

اما آنگاه دیگر آب‌خوست را یکسو نهاده بودیم،

و دیگر هیچ خشکی به چشم نمی‌آمد و تنها آسمان بود و دریا.

بدین وصف، انئید به نوعی ادامه ادبیات حماسی یونان باستان و در بنیان آمیزه‌ای از ایلیاد و اودیسه است، از این روست که شاعر در این اثر حماسی همواره تکرار و تقلید از مرده ریگ ادب یونان را در نظر دارد. در این پیوند تکرار و تقلید ویرژیل، تکراری درون متنی نیست، بلکه می‌توان آن را بینامتنی دانست، چنین رویکردی با توجه به پیوند تنگاتنگ حماسه یونان و روم به‌خوبی توضیح‌پذیر است. (دی ساکو ۱۶۵). چنین تکرارهایی در شاهنامه فردوسی نیز رواج فراوان دارد، برای نمونه فردوسی در بیان حالت خنده و یا گشاده‌رویی حاصل از آن عبارتی نظیر گشاده رخ و سیم دندان را چندین بار تکرار کرده است، این کاربرد بازآینده در بیت‌های ذیل دیده می‌شود:

که با تو چه گفت آنکه خندان شدی

گشاده رخ و سیم دندان شدی. (نقل از خالقی ۴۳۹)

همه دختران شاد و خندان شدند

گشاده رخ و سیم دندان شدند. (همان)

چو این بشنود شاه خندان شود

گشاده رخ و سیم دندان شود. (همان)

نتیجه‌گیری:

زبان آثار حماسی کلاسیک از هنجارهای ویژه زبان‌شناختی به‌ویژه در زمینه آوا و معنا پیروی می‌کند که در میان شاخه‌های گوناگون فرهنگ آریایی از ایران تا یونان کمابیش مشترک است، به‌گونه‌ای که همسانی‌های بسیار سیاق حماسی به کار رفته در شاهنامه فردوسی و سه نمونه برتر حماسه غرب یعنی ایلیاد و اودیسه و انئید حاکی از این امر است. تکرار قالبهای حماسی بر مبنای سنت شفاهی و بایستگی آسان‌سازی در به یادسپردن و بازگفت سروده‌های

در پیوسته پدیدآمده و در میان سخنوران حماسه‌پرداز، حتی در حماسه‌ای برساخته نظیر انئید ویرژیل رواج فراوان یافته است. از بارزترین نمونه‌های پیکره بازآینده حماسی می‌توان به ساخت‌های لقب یا صفت، تشبیه‌های مکرر و نظیرسازی و بازگویی صحنه‌های توصیفی اشارت کرد که با توجه به بایستگی سامان‌مندی در سخن در جایگاه‌های گوناگون تکرار می‌شوند. عروض سخن حماسی در پیوسته در چهارچوب زبان‌شناختی پارسی و هگزامترهای لاتین و یونانی در شکل‌دهی و گونه‌کابرد بافتارهای بازآینده حماسی بسیار تاثیرگذار است؛ تا آنجا که هنجارهای تقطیع، البته با توجه به اوصاف پهلوانی، سراینده را به سوی بهره‌وری از ساختارهای ویژه و پربسامد کشانده است. از سوی دیگر لقب حماسی، فزون بر تأکید از طریق تکرار، در طرز سخنوری سبب آراستگی و کاربرد بیشتر سبک توصیفی و گاه تشبیه می‌گردد. در مجموع می‌توان گفت که شناخت پیکره‌های حماسی و بررسی بسامد و شیوه کاربرد و گونه‌های پردازش آنها از طریق زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی می‌تواند در تحلیل سبک حماسی آثاری مانند شاهنامه بنیادین باشد.

منابع:

- [Aristotele, Poetica, traduzione e introduzione di Guido Paduano, Laterza, Bari, 1998](#)
- [Citti, Vittorio, Libro di Greco, Societa` Editrice internazionale, Torino, 1996](#)
- [Della corte, Francesco, Disegno storico, Loescher, Torino, 1954](#)
- [Di Donato, Riccardo, Esperienza di Omero, Nistri Lischi, Pisa, 1999](#)
- [Di Sacco-Serio, Il mondo latino 1, Bruno Mondadori, Milano, ristampa, 2018](#)
- [Garbarino, Giovanna, Storia e Testi, Paravia, Torino, 2001](#)
- [Giunta, Claudio, Retorica e Stilistica, Universita` di Pisa, 2003](#)
- [Graziosi and \(J.\) Haubold Homer. The Resonance of Epic. London: Duckworth, 2005](#)

- [Riposati, Benedetto, *Disegno e testimonianza della cultura latina*, Societa` Editrice Dante Alighieri, 1980](#)
 - [Schein, S. L. *Homeric Epic and its Reception: Interpretive Essays*, Oxford, 2017](#)
 - [Virgilio, *Aeneid*, R. Sabbadini- L. Castiglioni, Torino, ristampa, 2018](#)
 - [Virgilio, *Eneide*, Libro III, a cura di Guglielmo Quaglia, Societa Editrice Dante Alighieri, Roma, 1956](#)
 - [Virgilio, *Tutte le opere*, a cura di Enzo Cetrangolo, Sansoni Editore, ristampa, 2017](#)
 - [Walden, D. *To Sing the Deeds of Men: Epithet and Identity in Homeric Epic*, University of Michigan, 2021.](#)
 - [Zingarelli, Nicola, *Vocabolario della Lingua Italiana*, Zanichelli, Bologna, 2001](#)
-
- [خالقی مطلق، جلال، گل رنج های کهن، نشر مرکز، ۱۳۷۲](#)
 - [صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، فردوس، چاپ سوم، ۱۳۸۳](#)
 - [شفیعی کدکنی، محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۷](#)
 - [فردوسی، شاهنامه، زیر نظر ی. ا. برتلس، بر اساس چاپ مسکو، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳](#)
 - [وحیدیان کامیار، تقی، بررسی منشأ وزن شعر فارسی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶](#)
-
- [Griffin, Jasper, *The Odyssey*, Cambridge University Press, 2004](#)
 - [Bozorgian Hossein; Meysam Muhammadpour. "Metacognitive Intervention: High WMC Learners' Listening Performance and Metacognitive Awareness". *Foreign Language Research Journal*, 9, 4, 2020, 1055-1084.](#)
 - [Jensen, M. S. 2017, *The Challenge of Oral Epic to Homeric Scholarship*, Copenhagen.](#)
 - [La penna, Antonio, *Virgilio e la crisi del mondo antico*, Sansoni editore, Loescher, 1968](#)
 - [Lord, A. B. *Epic Singers and Oral Tradition*, Ithaca, 2018.](#)
 - [Mansub Basiri, Iman *La presenza della cultura persiana nella preistoria del Medioevo romanzo*, in \[Parola del testo, semestrale di filologia e letteratura italiana comparata, XXIII, 1/2, 2019, Pisa: Fabrizio Serra, 2019](#)
 - [Moskalew, Walter, *Formular language and poetic design in the Aeneid*, Brill, Leiden, 1982](#)
 - [Omero, *Iliade*, M. G. Ciani- E. Avezzù, Marsilio, ristampa, 2016](#)
 - [Omero, *Odissea*, a cura di R. Calzecchi Onesti, Einaudi, Torino, 2007](#)
 - [Pache C. O., *The Cambridge Guide to Homer*, Cambridge, 2020](#)
 - [Parry, Adam, *The Making of the Homeric Verse. The Collected Papers of Milman Parry*, Oxford, Clarendon Press, 1971](#)
 - [Quintiliano, *Institutio oratoria*, a cura di O. Frilli, Zanichelli, Bologna, ristampa, 2017](#)